

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینۀ ایران

بهرام رحمانی
۱۳ اگست ۲۰۱۵

سازشکاری حکومت اسلامی و امریکا و سرکوبهای داخلی، سیاست تازه‌ای نیست؟ (بخش یکم)

پس از توافق اتمی حکومت اسلامی ایران با گروه ۵+۱، برخی در سخنرانی‌ها و یا مقالاتشان گفتند و یا نوشتند و از سازش حکومت اسلامی و حاکمیت امریکا اظهار نارضایتی کردند و یا به اصطلاح «دل واپس» شدند. در حالی که حکومت اسلامی ایران همانند هر حکومت سرمایه‌داری دیگر، از همان آغاز به قدرت رسیدنش و حتی قبل از آن با سازش و حمایت قدرت‌های بزرگ جهانی، انقلاب مردم ایران را که برای «آزادی و کار و نان» بود به وحشیانه‌ترین شکلی به مسلخ سرمایه‌داری برد و به شکست کشاند.

سیدعلی خامنه‌ای، سردمدار حکومت جهل و جنایت و ترور اسلامی، «در دیدار رضانی با مسئولان نظام» به تاریخ ۴ تیرماه [سرطان] ۱۳۹۴، یعنی سه هفته پیش از انعقاد توافق‌نامه وین به عنوان «تاریخچه کوتاهی از روند مذاکره با امریکائی‌ها» را چنین توصیف کرده است: «موضوع مذاکره با امریکائی‌ها مربوط به زمان دولت قبل است و به فرستادن واسطه به تهران برای درخواست مذاکره مربوط می‌شود. در آن زمان، یک نفر از محترمین منطقه به عنوان واسطه به دیدار ما آمد و به صراحت گفت رئیس جمهور امریکا از او خواهش کرده که به تهران بیاید و درخواست امریکائی‌ها برای مذاکره را مطرح کند امریکائی‌ها به این واسطه گفته بودند می‌خواهیم ضمن شناخت ایران به عنوان قدرت هسته‌ای، مسأله‌ی هسته‌ای را حل و فصل کنیم و تحریم‌ها را ظرف ۶ ماه برداریم البته ما به آن واسطه گفتیم به امریکائی‌ها و حرف‌هایشان اطمینانی نداریم، اما با اصرار آن واسطه، قبول کردیم که این مسأله را یک بار دیگر امتحان کنیم و مذاکرات شروع شد.»

شایان است که منظور از نشستن بر سر میز مذاکره و گفت‌وگوی رودررو با امریکا در چارچوب سیاست «نرمش قهرمانانه»، صورت گرفته و ادامه دارد. اگر تجربه سال‌های دوران انقلاب ۱۳۵۷ را مرور کنیم به سادگی می‌بینیم که سران حکومت اسلامی ایران و امریکا، چه قبل از پیروزی انقلاب و چه بعد از آن، یعنی در این سی و شش سال گذشته، روابط و سازشکاری و توافقات نهان و آشکاری با همدیگر داشتند و هنوز هم دارند. بنابراین، توافق اخیر ایران سران حکومت اسلامی و امریکا و مذاکرات یک جانبه آن‌ها، نتیجه این تماس‌ها بوده است. اما هم سران کاخ سفید امریکا و هم سران حکومت اسلامی، سعی دارند توافقات خود را از افکار عمومی مردم ایران و امریکا و جهان مخفی نگاه دارند.

با این مقدمه، به بحث خود درباره سازش‌کاری‌های امریکا و ایران و سرکوب وحشیانه انقلاب مردم ایران در جهت حفظ و تداوم منافع سرمایه‌داری، ادامه می‌دهیم. بحثی که احتمالاً در چهار یا پنج بخش منتشر خواهد شد.

در دی ماه [جدی] سال ۱۳۵۵، جیمی کارتر با شعار «حقوق بشر» در امریکا به ریاست جمهوری رسید. این سیاست از مهم‌ترین رهنمودهای کمیسیون سه‌جانبه‌ای بود که از سال ۵۲ به ابتکار چیس منهنن بانک (متعلق به راکفلر) و با شرکت مهم‌ترین نمایندگان سرمایه‌داری اروپای غربی، ژاپن و امریکا تشکیل شد. کمیسیون سه‌جانبه راه‌حلی برای مقابله با بحرانی که پس از شکست امریکا در ویتنام و تحریم نفتی اعراب دامنگیر سرمایه‌داری جهانی شده بود، ارائه کرد. بر اساس جمع‌بندی کمیسیون سه‌جانبه، برژینسکی رئیس و تئوریسین کمیسیون مزبور به این نتیجه رسید که تلاش مردم برای کسب حقوق خود، «اوضاعی انفجاری» پدید آورده و بنابراین «کاری که ایالات متحده می‌تواند بکند، کوشش برای انداختن تحول از مسیر آشوب و هرج و مرج، به مسیر انتقال منظم است.»

سیاست حقوق بشر، ابزار پیش‌برد همین خط بود که می‌بایست در کشورهای بلوک امریکا از جمله ایران به اجرا گذاشته شود. از این‌رو حکومت «شاه» پس از انتخاب کارتر در سال ۵۵ و زیر فشار امریکا، حربه شلاق و اعدام را تعدیل کرد و در زندان‌های سیاسی را به روی صلیب سرخ گشود.

این تغییر سیاست در تاریخ ۱۵ مرداد [اسد] ۱۳۵۶ با استعفای «هویدا» بعد از ۱۳ سال نخست‌وزیری و تشکیل دولت «جمشید آموزگار» وضع علنی‌تری به خود گرفت و از طرف دولت سیاستی به نام «ایجاد فضای باز سیاسی» و دادن آزادی تدریجی به مردم شروع شد.

تا این زمان هنوز خمینی ساکت و نظارمگر اوضاع بود که به چه سمتی متمایل خواهد شد. از این زمان خمینی برای استفاده از «فرصت» و «فرجه پیدا شده» شمار پیام‌ها و سخنرانی‌های خود را افزایش داد.

در چنین شرایطی، مواضع مقام‌های امریکائی یا مطلب مطبوعات آن کشور در سال‌های ۵۶ و ۵۷، نشان می‌دهد که نگرانی جدی امریکا از اوضاع بی‌ثبات آن زمان به میزان زیادی معطوف به سرنوشت ارتش شاه بود. مهم‌ترین ماموریت جنرال هایزر در تهران نیز فراهم کردن تمهیداتی برای سالم ماندن ارتش در خلال انتقال قدرت بود.

خمینی نیز در پیام مورخ ۶ شهریور [سنبله] ۱۳۵۷، درباره ارتش گفته است: «من در این موقع حساس که کشور و وطن‌مان در لب پرتگاه و بر سر دوراهی سقوط یا استقلال واقع شده، دست خود را به‌سوی نیروهای زمینی، هوایی و دریائی وفادار به اسلام و وطن دراز می‌کنم.» به همین دلیل، مذهبیین در مقابل نیروهای که شعار می‌دانند: «ارتش ضدخلقی منحل باید گردد»، «خمینی رهبر ماست ارتش بردار ماست!» را قرار داده بودند.

روز ۱۳ مهر [میزان] ۱۳۵۷، خمینی عراق را ترک گفت و از طریق کویت به پاریس رفت. این اقدام، فقط انتقال محل اقامت خمینی نبود، بلکه به وسیله آن خود را در کانون معاملات بین‌المللی بر سر مسأله ایران و نیز در معرض توجه جهانی قرار داد.

علت استقبال فرانسه از خمینی، بی‌دلیل نبود و بی‌تردید طی یک سری سازش‌ها و توافقات پنهانی فرانسه او را پذیرفت. ژیسکاردستن، رئیس‌جمهور وقت فرانسه، هنگامی که در شهریور سال ۱۳۷۷ به تهران سفر کرده بود، در مصاحبه با روزنامه «توس»، تصریح کرد: «خمینی به محض ورود به فرانسه در فرودگاه تقاضای پناهندگی سیاسی کرد» و «شاه» از من خواست به او روایت بدهم و مراتب امنیتی و حفاظتی در مورد آیت‌الله خمینی را از سوی دولت فرانسه تأمین کنیم. ... «شاه» برای من پیغام داد که کوچک‌ترین مشکلی برای آیت‌الله خمینی به وجود نیآوریم و حتی به سفیر من گفت اگر دولت فرانسه مقدمات پذیرائی و آسایش او را فراهم نکند، او دولت فرانسه را هرگز نخواهد بخشید.»

به این ترتیب، نوفل لوشاتو، مرکزی برای سازش‌های خمینی و اطرافیان او بود. در همین‌جا بود که او پیام‌های خود را به گوش سران قدرت‌های بزرگ غرب که در گوادلوپ گرد آمده بودند، رساند و شرط‌های امریکا را از زبان نمایندگان اعزامی جیمی کارتر شنید.

پیام‌های مزبور به وسیله قطب‌زاده به رئیس جمهور فرانسه و از طریق او به سران امریکا و انگلیس و آلمان رسید. ابراهیم یزدی که در آن روزها از نزدیکترین همراهان خمینی بود، در کتابی در این‌باره نوشته است: «یک هفته قبل از کنفرانس (گوادلوپ) وزارت خارجه فرانسه با صادق قطب‌زاده تماس می‌گیرد. فرانسوی‌ها از قطب‌زاده خواستند برای آن‌ها روشن کند که در صورت پیروزی خمینی، چه نوع سیاست‌هایی از جانب ایشان اتخاذ خواهد شد؟

قطب‌زاده در زمان بسیار کوتاه و با سرعت بی‌سابقه‌ای تحلیلی تهیه و برای وزارت امور خارجه فرانسه فرستاد. کمی بعد از سفر رئیس جمهور فرانسه به گوادلوپ... خمینی از قطب‌زاده می‌خواهد تحقیق کند آیا رئیس جمهور فرانسه مسأله ایران را در کنفرانس مطرح خواهد کرد و آیا تحلیل قطب‌زاده به رئیس جمهور داده شده است؟ در ظرف چند ساعت، قطب‌زاده تماس گرفت و به او پاسخ داده شد که: «بله، رئیس جمهور مسأله ایران را در کنفرانس مطرح خواهد کرد و او تحلیل قطب‌زاده را دیده است... تحلیل قطب‌زاده به قدری رئیس جمهور را تحت تأثیر قرار داده است که ژیسکار دستن به کارتر توصیه خواهد کرد که با دولت احتمالی جدید تهران، که ریاست معنوی آن... با خمینی خواهد بود، وارد مذاکره شود.»

روز ۱۴ دی‌ماه ۱۳۵۷، سران چهار کشور قدرتمند غرب، یعنی امریکا، فرانسه، انگلیس و آلمان در جزیره‌ای به نام گوادلوپ در دریای کارائیب اجلاسی به منظور تعیین سیاست خود در قبال وضعیت بحرانی ایران تشکیل دادند. نتیجه اساسی این کنفرانس، دستیابی چهار کشور یادشده به توافق بر سر باز کردن راه خمینی بود.

در فردای پایان کنفرانس گوادلوپ، یعنی ۱۸ دی ماه ۵۷، دو نفر که نمایندگان رسمی رئیس جمهور فرانسه بودند، در نوفل‌لوشاتو با خمینی ملاقات کردند و گفتند که حامل پیامی از جانب کارتر هستند.

درباره این ملاقات وزیر خارجه پیشین خمینی (یزدی)، نوشته است: «این اولین باری بود که نمایندگان رسمی شخص رئیس جمهور به دیدار امام می‌آمدند و روشن بود که باید مسأله مهمی مطرح باشد... در این ملاقات... بعد از تعارفات معمولی، یکی از آن‌ها، شروع به صحبت کرد و گفت «هدف از دیدار پیغامی است که برای آیت‌الله دارند. این پیغام از طرف پرزیدنت کارتر برای امام می‌باشد. وی در مکالمه از پرزیدنت ژیسکار دستن درخواست نموده است که این پیغام را به شما برسانیم... به نظر پرزیدنت کارتر، احتراز از هر گونه انفجاری در ایران به نفع همه خواهد بود. خروج «شاه» قطعی است و در آینده نزدیکی رخ خواهد داد. به نظر کارتر مناسب خواهد بود که وضعیت را تماما زیر کنترل خود بگیرید تا آرامش باشد. آنچه لازم است بگویم این است که بدانید که خطر دخالت ارتش هست و وقوع این خطر اوضاع را بدتر خواهد کرد. پرزیدنت کارتر آرزو دارد که این پیغام کاملا مخفی و محرمانه بماند یک وسیله ارتباطی مستقیم با آیت‌الله باید فراهم گردد تا مرتب در جریان حوادث گذاشته شوید. این به نفع کشور شما و خصوصا آیت‌الله می‌باشد.»

پس از سخنان فرستادگان جیمی کارتر، خمینی از جمله می‌گوید «آقای کارتر اگر حسن‌نیت پیدا کرده‌اند و می‌خواهند آرامش باشد و خون‌ها ریخته نشوند، خوب است که «شاه» را ببرند و دولت (بختیار) راهم پشتیبانی نکنند.»

بعد از ملاقات خمینی در تاریخ ۱۸ دی ماه ۵۷، با حاملان پیام جیمی کارتر و گرفتن اجازه و تسهیلات لازم را برای پرواز به تهران، جنرال هایزر که در آن ایام در حال پیش‌بردن ماموریت ویژه‌ای در تهران بود، تلاش داشت از بروز عکس‌العمل در ارتش ایران جلوگیری کند و در برآوردن این نیاز نقش کلیدی داشت هایزر نه فقط سران ارتش را

متقاعد ساخت، بلکه اقدام‌های آن‌ها را برای ایجاد تسهیلات ضروری فرود هواپیمای حامل خمینی در فرودگاه مهرآباد، تدابیر امنیتی و نظامی و حتی نقل و انتقال خمینی در سطح تهران هدایت کرد.

در تاریخ بیست و هفتم دی ۱۳۵۷، یعنی یک روز پس از خروج «شاه» از تهران، بهشتی از تهران با خمینی تماس گرفت و ادامه ملاقات و گفتگوهای پنهانی با فرماندهان ارتش «شاه» را امر مفیدی توصیف کرد. بهشتی گفته بود: «آن را به طور قطع مفید و عدم تماس را مضر می‌دانم.» در همین تماس خمینی نیز تأکید کرده بود که «تماس بگیرید، دل‌گرم کنید، اطمینان بدهید که حال ارتشی‌ها خیلی خوب خواهد شد.»

ارتشبد قره‌باغی در کتاب خود از مجموعه مشاهدات و تحولات چنین نتیجه گرفته است که: «ورود آقای خمینی به ایران آن‌هم با تشریفات مخصوص و مراسم فوق‌العاده از طرف دولت... در حقیقت در اجرای دستور خارجی‌ها و بر طبق برنامه حساب‌شده برای تغییر رژیم و به قدرت رسیدن مخالفان تنظیم گردیده بود...»

پرواز خمینی به تهران با تسهیلات ویژه امریکا، فرانسه و ارتش «شاه»: هنگامی که خمینی به تهران پرواز می‌کرد، ۱۶ روز از رفتن «شاه» گذشته بود. اما هنوز مهار اوضاع در دست ارتش «شاه» بود. بنابراین ورود خمینی به تهران به جلب موافقت سران ارتش احتیاج داشت. جنرال هایزر که در آن ایام در حال پیش‌بردن ماموریت ویژه‌ی در تهران بود، در برآوردن این نیاز نقش کلیدی داشت. البته بختیار آخرین نخست وزیر «شاه» نیز به نوبه خود در خنثی کردن مخالفت امرای ارتش تلاش کرد.

روی کار آمدن خمینی از نظر سولیوان سفیر امریکا در تهران، بیش‌تر به سود امریکا ارزیابی شد. سولیوان در گزارش خود، تأکید کرده که ثبات ایران تا کنون بر دو پایه سلطنت و مذهب استوار بوده است. در ۱۵ سال گذشته استحکام پایه سلطنت، ایران را بر سرپا نگاهداشته و اکنون که پایه سلطنت سست شده، ناچار باید این ثبات با تحکیم پایه مذهب تأمین گردد.

سولیوان، سفیر امریکا در تهران، در کتابش، یکسان بودن نتایج گفتگوهای پاریس را با «نتایجی که در تهران به‌دست آورده بود» مورد تأکید قرار می‌دهد. بر همین اساس وی «پیش‌بینی» می‌کند که «نخستین دولت بعد از انقلاب، به‌ریاست مهدی بازرگان» تشکیل خواهد شد.

مهدی بازرگان از سوی خمینی، مامور ارتباط و تفاهم با بختیار و سران ارتش «شاه» و مستشاران امریکائی آن‌ها شده بود و توافق اساسی بر این محور دور می‌زد که ساختار بوروکراسی دولتی و ارتش «شاه» دست‌نخورده باقی بماند و از وقوع قیام و انقلاب مردمی جلوگیری شود.

بازرگان خود تصریح کرده است که از برخی از توافقاتی که با امریکائی‌ها، مستقیماً مطلع نبوده و درباره چارچوب کلی توافق مبنی بر ممانعت از وقوع قیام و انقلاب نیز، چنین می‌گوید:

«قول و قرار به ترتیبی بود که از طرف تیمسار مقدم داده شده بود و یک طرف قضیه هم، که آن را مستقیماً اطلاع ندارم، یک طرف قضیه هم خود امریکائی‌ها بودند که آن‌ها هم می‌خواستند ارتش در این جریان برکنار باشد و این جریان انقلاب ایران بدون خونریزی و بدون فاجعه و این‌ها صورت بگیرد. ما هم خوب همین را می‌خواستیم، که اولاً آن‌ها ممانعتی با مسلسل و با تانک از اجتماعات و تظاهرات مردم نکنند، خونریزی از مردم نشود، و بعد هم این با حداقل آشوب و آشفتنگی و خون و خرابی صورت گیرد.»

در جلد سوم کتاب خاطرات دکتر ابراهیم یزدی^۱، دبیرکل نهضت آزادی ایران، اطلاعات تازه‌ای را در زمینه مذاکرات پنهانی امریکا و غرب با خمینی و اطرافیاناش فاش شده است. در آستانه انقلاب، وی نماینده وقت خمینی در این مذاکرات پنهانی برای انتقال قدرت از شاه به او بود. ابراهیم یزدی، همچنین نخستین وزیر خارجه حکومت اسلامی در دولت

موقت پس از پیروزی انقلاب بود. او همراه با مهندس مهدی بازرگان، دبیر کل وقت نهضت آزادی و نخست وزیر دولت موقت نقشی محوری در این تماس‌های پنهانی ایفا کردند.

اولین دیدار یزدی و وارن زیمرمن دبیرمات مستقر در پاریس و فرستاده هارولد ساندرز، معاون وزارت امور خارجه آمریکا روز ۲۶ دی ماه ۵۷ (روز خروج شاه از ایران) در رستوران مسافرخانه نوفل لوشاتو انجام شد. پنجمین و آخرین دیدار در روز ۷ بهمن انجام شد. درست ۵ روز قبل از بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران.

خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، با استناد به مدارک در دسترس و یادداشت‌های شخصی ایشان به طور نسبتاً دقیقی نوشته شده است. در این بخش از کتاب، مواردی به شرح زیر آمده است:

تماس‌های متعدد صادق قطب‌زاده با مقامات فرانسوی با اطلاع آیت‌الله خمینی، پیش از کنفرانس گوادلوپ و در نتیجه متقاعد شدن فرانسه به قطع امید از شاه؛ درخواست از فرانسه تا در این کنفرانس برای تغییر موضع آمریکا و برقراری تماس‌ها با خمینی کمک کند.

کنفرانس قدرت‌های غربی در گوادلوپ، -با توجه به گستردگی، قدرت و عمق انقلاب و مجموعه واقعیت‌ها از درون حاکمیت-، به این نتیجه می‌رسد که کار شاه تمام است؛ باید کمک کرد که نیروهای رادیکال قدرت نگیرند و نفوذ اتحاد شوروی محدود گردد. به همین منظور قرار بر این می‌شود که روند انتقال قدرت به نیروهای قابل قبول‌تر و محافظه‌کارتر، قبل از آن که دیر شود، تسهیل گردد.

پس از کنفرانس گوادلوپ، با پیام‌های جیمی کارتر و خمینی، از طریق رئیس جمهور فرانسه، این مذاکرات پنهانی رسماً آغاز می‌شود و از سری ماندن این تماس‌ها اطمینان حاصل می‌شود.

بر اساس توافق‌های حاصل شده در این مذاکرات، برخی از اعضای شورای انقلاب در ایران (از جمله مهندس بازرگان، دکتر بهشتی و موسوی اردبیلی) مامور می‌شوند تا با سران ارتش (ارتشبد قره باغی)، مقامات امنیتی (ارتشبد فردوست و سپهبد ناصر مقدم، و همچنین با مقامات و مامورین آمریکایی در ایران (جنرال گست رئیس مستشاران، ویلیام سولیوان سفیر و جنرال هایزر تماس‌ها و هماهنگی‌هایی برقرار گردد. هدف این تماس‌ها و هماهنگی‌ها انتقال مسالمت‌آمیز قدرت با کسب رضایت مقامات امنیتی- نظامی شاه و جلوگیری از کودتا یا اقدامات خارج از کنترل آن‌ها بود.

هدف بنیادی مشترک آمریکا و خمینی جلوگیری از گسترش نفوذ نیروهای انقلابی سکولار و چپ (توده‌ای‌ها، فدائیان، مجاهدین و سایرین) بود. این در خدمت ستراتیژی مسدود کردن نفوذ اتحاد شوروی در منطقه بود. لازم به ذکر است که در آن زمان، آمریکا و غرب ستراتیژی ایجاد کمربند سبز به منظور جلوگیری از نفوذ نیروهای چپ‌گرا، اتحاد شوروی و بلوک شرق در خاورمیانه و سرانجام برتری در جنگ سرد را نیز در دستور کار داشتند. سرنگونی حکومت سلطنتی در افغانستان با کودتای ملی‌گرایان (محمد داوود ۱۹۷۳) و چپ‌ها (۱۹۷۸)، روابط گسترده عراق و یمن جنوبی (پس از کودتای چپ‌گرایان) با اتحاد شوروی و سرانجام انقلاب ایران به تقویت و استفاده از نیروهای اسلامی شتاب بسیاری می‌دهد. این بر اساس یک سنت دیرینه استفاده از نیروهای ارتجاعی-مذهبی برای مقابله با تحولات استقلال طلبانه و ملی-دمکراتیک در خاورمیانه، آسیا و آفریقا بود.

این انتقال قدرت حساب شده، با همکاری و هماهنگی مقامات امنیتی-نظامی حکومت سلطنتی و درست قبل از بازگشت آیت‌الله خمینی، انجام شد. حتی تا آخرین لحظات تلاش می‌شد تا بختیار با خمینی به توافقی برسد. اما سقوط غیرمنتظره دولت بختیار با شروع درگیری‌ها و حمله مردم و نیروهای انقلابی به پادگان‌ها و واحدهای نظامی، که درصدد سرکوب برآمده بودند، موجب شد انقلاب پیروز و خمینی و نهضت آزادی به سهولت قدرت را در دست بگیرند؛ آن هم درست قبل از آن که نیروهای انقلابی سکولار و دگراندیش بتوانند از بار سنگین سال‌ها سرکوب حکومت شاه رها شوند، صفوف خود را مستحکم کنند و نفوذ و قدرت خود را افزایش دهند.

دکتر یزدی در یکی از این تماس‌ها با مامورین سیا حضور داشته و در دیگری غایب بوده است. مصطفی چمران هم قرار بوده در هردوی این ملاقات‌ها در تهران حضور یابد؛ ولی یکبار به دلیل جنگ در کردستان بوده و بار دیگر به دلیل زخمی و بستری بودن نتوانسته شرکت کند. البته دکتر یزدی، چمران و مهندس بازرگان در اول نوامبر ۱۹۷۹ (دهم آبان ۱۳۵۸) در الجزایر با زیبگنیو برژینسکی، که مشغول سازماندهی نیروهای اسلامی منطقه بر علیه اتحاد شوروی و دولت افغانستان بوده، هم ملاقات می‌کنند.

هر دو ملاقات (۳۱ مرداد و ۲۳ مهرماه ۱۳۵۸) را عباس امیرانتظام، که به دلیل سفارتش در سوئد امکان تماس بهتری داشته، سازمان می‌دهد و خود نیز برای شرکت در این جلسات به تهران می‌رود. به دلیل مسائل امنیتی، امریکائی‌ها اطلاعاتشان در مورد حمله به عراق را تنها به صورت شفاهی-تصویری ارائه می‌کنند و حاضر نمی‌شوند اسنادی در اختیار آن‌ها بگذارند. همچنین گزارشات این ملاقات‌ها پس از ارسال به امریکا بلافاصله نابود می‌شود تا ردی در سفارت نماند. پس از افشای این تماس‌ها، با اشغال سفارت، بازرگان شجاعانه همه مسؤولیت این تماس‌ها را به عهده می‌گیرد تا بار اتهامات امیرانتظام سبک شود. بنا به ادعای این مقاله، با وجود این هیچ‌یک از کسانی که در این ملاقات‌ها شرکت داشته‌اند پس از برکناری از قدرت حاضر نشدند اطلاعات مربوط به تدارکات نظامی عراق برای حمله به ایران را در اختیار مقامات حکومت بعدی قرار دهند. در زمان ریاست جمهوری بنی‌صدر، زمانی که عراقی‌ها حمله می‌کنند (شهریور ۱۳۵۹)، درست در همان محورهای حمله‌ای که امریکائی‌ها از آن اطلاع داشتند، نیروها و تجهیزات دفاعی ایران به حداقل ممکن کاهش یافته بوده، در نتیجه عراقی‌ها برق‌آسا صدها کیلومتر در خاک ایران پیش روی می‌کنند. حدود یک میلیون از ایرانی‌ها و عراقی‌ها در این جنگ کشته، زخمی و ناپدید شدند.

به خاطر محرمانه و غیر رسمی بودن کنفرانس گوادلوپ، تصمیمات آن نیز به مثابه اسرار سیاسی به شمار آمد. طبیعتاً جنبه‌هایی از مذاکرات مزبور همچنان ناشناخته مانده و به همین دلیل گزارش‌های متفاوت و بعضاً متناقضی در این باره ارایه شده است: فریدون هویدا، برادر امیرعباس هویدا نخست وزیر ایران و آخرین سفیر ایران در سازمان ملل متحد، در این‌باره نوشته است:

«طبق اطلاعاتی که از کنفرانس سران چهار کشور در گوادلوپ به دستم رسیده، در آنجا صدراعظم آلمان و نخست‌وزیر انگلیس بر حمایت از شاه پافشاری داشتند، ولی کارتر و ژیسکار دستن بر عکس معتقد بودند که به خاطر وضعیت حاکم بر ایران دیگر امکان ادامه حمایت از شاه وجود ندارد. به هر حال هدف مذاکراتشان هم جز این نبود که با هم برای انتخاب بهترین راه در جهت حفظ منافعشان در ایران به توافق برسند.»^۲

صادق طباطبائی که در پاریس از همراهان خمینی بود و سپس به همراه او به ایران آمد، در این مورد می‌گوید: «... نتایج آن (کنفرانس گوادلوپ) از طریق وزارت خارجه آلمان به ما اطلاع داده شد که بین ژیسکار دستن و هلموت اشمیت از یکسو و جیمی کارتر از سوی دیگر اختلاف نظر افتاد. به این ترتیب که کارتر معتقد بود که هنوز باید این وضع را در ایران تحمل نمود و باید به آقای خمینی و مسلمانان فشار آورد که دولت بختیار را بپذیرند، اما هلموت و ژیسکار دستن اعتقاد داشتند که دیگر دوران حکومت شاه به پایان رسیده است و نگهداری شاه به زور ارتش موجب این نخواهد شد که مردم آرام بشوند. خونریزی‌ها به این طریق بیشتر خواهد شد بنابراین بهتر است که انقلاب سیر طبیعی خود را طی کند.»^۳

در مورد مذاکرات کنفرانس منبع دیگری آورده که: «رئیس جمهور فرانسه پیشنهاد کرد پیکی به تهران فرستاده شود و از شاه مصر خواسته شود که به فوریت ایران را ترک کند. کارتر که از پیشنهاد رئیس جمهور فرانسه ناراحت شده بود، اظهار داشت او حاضر نیست برای ماندن یا رفتن به شاه تکلیفی کند؛ اما با همکاری انگلستان تسهیلات لازم را برای عزیمت شاه در آینده فراهم خواهد کرد. کالاهان و اشمیت با این پیشنهاد موافقت کردند.»^۴

پس از پایان کنفرانس جیمی کارتر گفته که هیچ‌یک از رهبران حاضر در کنفرانس تمایلی به حمایت از شاه نداشته، گفته است: «در گوادلوپ هیچ یک از رهبرانی که با من گفت‌وگو کردند، اشتیاق زیادی به حمایت از شاه نشان ندادند. هر سه آن‌ها فکر می‌کردند که شاه باید جای خود را به یک حکومت غیر نظامی بدهد و ایران را ترک کند؛ اما آن‌ها در این مورد با من هم عقیده بودند که ارتش باید متحد بماند و نشان بدهد که هیچ‌گونه تمایلی به آیت‌الله خمینی و عناصر تندرو ندارد. ژیسکار دستن به طور خصوصی به من گفت که وی قصد اخراج آیت‌الله خمینی را از فرانسه داشته، ولی شاه از او درخواست کرده بود این کار را نکند، زیرا اگر آیت‌الله خمینی در لیبی یا یک کشور دیگر عربی که مخالف ایران است مستقر شود به مراتب خطرناکتر خواهد بود...»^۵

پروفسور باری روبین، محقق معروف امریکائی، در خصوص کنفرانس مذکور و تصمیمات آن نوشته است: «رهبران سه کشور اروپائی موافق بودند که کار شاه دیگر تمام شده است. سخنانی که ژیسکار دستن بعد از همه ایراد کرد، مخصوصا درباره این نکته خیلی قوی بود. او گفت اگر شاه بماند ایران دچار جنگی داخلی خواهد شد. مردم زیادی کشته خواهند شد و کمونیست‌ها نفوذ فوق‌العاده زیادی به دست خواهند آورد. نهایتا مستشاران نظامی امریکائی حاضر در صحنه در زد و خورد‌ها درگیر می‌شوند و این امر ممکن است زمینه دخالت روس‌ها را فراهم سازد، او در ادامه گفت آنچه اروپا احتیاج دارد، نفت ایران و ثبات منطقه است.»^۶

یک روز بعد از کنفرانس روزنامه یونایتد پرس اینترنشنال نوشت: «شاه ایران، در حالی که چشم به راه پاسخ ایالات متحده امریکاست، باید سرانجام تصمیم بگیرد که در ایران بماند، یا به یک مرخصی که ممکن است منجر به پایان سلطنتش شود، برود. امریکا به خاطر مخالفت‌های روزافزون و همه‌جانبه مردم ایران، نمی‌تواند از او حمایت کند.»^۷ برخی تحلیل‌گران، بر این عقیده هستند که برای حمایت و عدم حمایت از شاه در بین سران چهار کشور، اختلاف نظر وجود داشته است. از سوی دیگر، سران کشورهای شرکت‌کننده در کنفرانس در مورد رفتن شاه از ایران به توافق رسیدند؛ ولی این بدان معنا نبود که سران کنفرانس جمع شدند تا شاه را سرنگون کنند یا آن که راه را برای پیروزی انقلاب هموار سازند؛ بلکه آن‌ها تلاش می‌کردند در وضعیتی که شاه دیگر نمی‌توانست بماند، منافع شاه و خودشان را تأمین کنند. محمدرضا شاه پهلوی درباره تصمیم کنفرانس مبنی بر خروج وی از ایران گفته که: «... از ماه دسامبر فشار برای بیرون رفتن من از کشور شروع شد، طی چند هفته مذاکره بر سر تشکیل یک دولت ائتلافی، شرط اولیه عزیمت من به خارج برای استفاده از تعطیلات بود... به گمانم در کنفرانس گوادلوپ فرانسه و آلمان با پیشنهاد انگلیس و امریکا در اخراج من موافقت کردند...»^۸

به هر تقدیر آنچه از گفته‌ها، آثار و نیز عملکرد رهبران غرب آشکار شد می‌تواند در یک جمع‌بندی، حاصل گفت‌وگوهای کنفرانس درباره ایران را چنین خلاصه کرد: مهم‌ترین محور تصمیمات، بر این حقیقت تأکید داشت که از نظر شرکت‌کنندگان کنفرانس، شاه اکنون به پایان خط رسیده است و دیگر نمی‌تواند به آینده سیاسی او امید بست و حضور او تنها به توسعه بحران و گسترش انقلاب خواهد انجامید و به ناآرامی و آشوب بیشتر دامن خواهد زد؛ در نتیجه کنترل کشور و غلبه بر اوضاع را دشوار خواهد ساخت. بنابراین برجسته‌ترین نتیجه این گردهمایی که به عنوان نقطه نظر مشترک دولت‌های قدرتمند غربی در رسانه‌های خبری انعکاس یافت، این بود که شاه باید خود در مورد حضور یا خروج از ایران تصمیم بگیرد؛ زیرا ممالک غربی به سبب موج فزاینده و فراگیر مخالفت با شاه به هیچ طریق قادر به پشتیبانی از وی نیستند.^۹

سیاست امریکا در این مرحله که دوران گذار شناخته می‌شود، بر این اصل استوار بود که نظام شاهنشاهی فروپاشیده است و انتخابی جز بختیار یا مخالفان تندرو به رهبری آیت‌الله خمینی وجود ندارد. بنابراین غرب باید هر چه سریع‌تر با رژیم جانشین توافق نماید و این نظام جانشین هم باید دولتی غیر نظامی باشد. زیرا شاه همه راهکارها و راه‌حل‌ها را در

عمل آزموده و از آن هیچ نتیجه‌ای نگرفته بود. از سوی دیگر از آنجا که زندگی شاه در سال‌های پس از خروجش از ایران یکی دیگر از معضلات غرب به ویژه امریکا بود، اجلاس گوادلوپ نسبت به آن حساسیت نشان داد و به این نتیجه رسید که ترتیب پذیرائی از شاه را که در عرض چند روز آینده کشور را ترک می‌کند، فراهم آورد. ۱۰

پس از توافق دولت‌های بزرگ غربی برای خروج شاه و تصمیم‌گیری درباره آینده ایران، این سؤال به عنوان یک دغدغه اساسی آنان را به اندیشه واداشت که با استعفا یا خروج شاه، حفاظت از منافع غرب در وضعیت جدید چگونه ممکن خواهد شد. مطمئناً راهکار بنیادین جز این نبود که ابرقدرت‌ها اگر پادشاه در حال باخت را رها کرده‌اند، باید با رهبر بی‌رقیب آینده ایران معامله نمایند تا با خارج شدن ایران از گردونه متحدان غرب، منافع پایدار آنان به مخاطره نیفتد و به ویژه قطع صادرات نفت - این بزرگترین منبع انرژی جهانی - صنایع غرب با دشواری‌های پیش‌بینی نشده‌ای مواجه نشود. گذشته از این، با روی کار آمدن حکومتی تندرو و بنیادگر، آنان از هر سو متضرر خواهند شد. چه ایران به عنوان بزرگترین قدرت منطقه سهم آشکار در تأمین ثبات خاورمیانه و استمرار سیطره ممالک صنعتی بر نفت و سیاست منطقه را داشت. در کنفرانس گوادلوپ، هلموت اشمیث صدراعظم آلمان بیشتر از دیگر متحدان غربی‌اش بر این نکته تأکید ورزیده بود. ۱۱

به همین دلیل نکته مهم‌تر برای شرکت‌کنندگان، چاره‌جویی برای حفظ منافع حیاتی غرب بود که آنان را واداشت تا از راه ایجاد ارتباط و گفت‌وگو با خمینی، بنیان‌گذار حکومت جهل و جنایت، ترور و اعدام اسلامی و نیز ممانعت از متلاشی شدن ارتش، این هدف را محقق سازند تا منافع سرمایه‌داری در ایران خدشه‌دار نشود.

در میان مقامات امریکائی سولیوان، معتقد بود که کلید اصلی کار در پاریس، در دست آیت‌الله خمینی است و حصول توافق با نیروهای مخالف رژیم منوط به موافقت اوست. بر همین اساس سولیوان از تهران با ونس، نیوسام و ساندرز در وزارت خارجه تماس گرفت و پیشنهاد کرد که با آیت‌الله خمینی در پاریس تماس برقرار شود. کارتر تا پیش از حضور در کنفرانس گوادلوپ سعی داشت از هیچ کوششی جهت پشتیبانی از شاه دریغ نرزد. در نتیجه اصرارهای سولیوان به انحا دلایل گوناگون نادیده انگاشته می‌شدند. ۱۲

اما در جریان گفت‌وگوهای مفصل کنفرانس گوادلوپ، کارتر به پذیرش این توصیه متقاعد شد. شخصیتی که کارتر را به این موضع کشاند تا حد زیادی والرئ ژیسکاردستن بود که امید داشت با استفاده از حضور خمینی در کشورش، بتواند نقش واسطه را با نیروهای مخالف رژیم در ایران باز کند. او تصور می‌کرد آیت‌الله خمینی به پاس امکاناتی که فرانسه در اختیار وی گذاشته، منافع این دولت را در ایران حفظ خواهد کرد، لذا به اعضای کنفرانس، این اندیشه را تلقین می‌کرد که می‌توان با ایشان کنار آمد. ۱۳

کارتر پس از مراجعت به واشینگتن و پس از مشورت با مقامات امریکائی، سرانجام به پیشنهاد او قرار شد تا با یک واسطه یعنی از طریق دولت فرانسه به نیابت از امریکا با خمینی تماس مستقیم برقرار شود. براساس همین توافق در ۱۸ دی‌ماه ۱۳۵۷ (۸ ژانویه ۱۹۷۹)، دو نفر از سوی رئیس جمهور فرانسه برای دیدار با امام به نوفل لوشاتو وارد شدند.

صادق طباطبائی هم که خود شاهد و ناظر مذاکره افراد مزبور با خمینی بوده در این مورد می‌گوید: «... دو نفر شیک‌پوش وارد محل اقامت امام در نوفل لوشاتو شدند و ابراز داشتند که ما از طرف رئیس جمهور فرانسه آمده‌ایم و می‌خواهیم امام را ملاقات کنیم. نزدیک غروب این دو نفر را دیدیم، طبیعی بود که نسبت به آن‌ها ظنین می‌شدیم (به خاطر مسایل امنیتی) به همین دلیل من در پاسخ آن دو گفتم که ما پیغام شما را به امام خواهیم داد و شما می‌توانید برای دریافت پاسخ فردا مراجعه کنید. آن‌ها که داشتند رد می‌شدند، ناگهان آقای صادق قطب‌زاده رسید. ملاحظه کردم که آن‌ها همدیگر را می‌شناسند و قطب‌زاده هم ابراز داشت که آقایان از طرف ژیسکاردستن هستند و خواهان ملاقات با امام

هستند. آقای اشراقی هم به امام اطلاع دادند و قرار بر این شد که آن‌ها همان روز پس از نماز مغرب و عشا بیایند. اصولاً در این گونه ملاقات‌ها امام اصرار داشتند که با آنها تنها نباشند و حتماً عده‌ای از نزدیکان حضور داشته باشند؛ چرا که (ایشان) معتقد بودند ممکن است عده‌ای فرصت‌طلب بگویند که امام مخفیانه با چند نفر وارد مذاکره سری شده‌اند و این‌ها همگی ناشی از هوشیاری دقیق امام بود. این دو نفر خدمت امام گفتند که آقای کارتر پیام رسانده که اوضاع ایران بسیار خطرناک و بحرانی است و منطقه هم منطقه حساسی است و شرایط آن هم شدیداً دارد به سمت بحران پیش می‌رود و صلاح کشور و صلاح روند سیاسی و دموکراتیزه نمودن کشور این است که شما خودتان از دولت بختیار حمایت کنید و به افرادتان هم سفارش کنید که این چنین عمل کنند که اوضاع آرام شود. تا پس از مدتی با سیستم انتخابات یا چیز دیگری در نهایت تکلیف حکومت در ایران معلوم شود و گرنه امکان دارد که ارتش دیگر نتواند تاب بیاورد و مجبور به دخالت شود و دخالتی هم که ارتش نماید منجر به خونریزی وسیع می‌شود. پس از دادن این پیغام امام چنین پاسخ دادند: «در مورد قسمت اول من از آقای کارتر تعجب می‌کنم که یک آدم دموکرات که در یک کشور دموکرات دارد حکومت می‌کند باید به قانون پایبند باشد و اگر ایشان دموکرات هستند و پایبند قانون، چرا از ما مطالبه می‌کند که خلاف قانون عمل کنیم؟ ایشان مگر اطلاع ندارند که سلطنت شاه در ایران غیرقانونی است و مگر نمی‌داند که بختیار که شاه او را به نخست وزیری منصوب نموده است به همین دلیل پست و سمتش غیرقانونی است و او توسط مجلسی رای اعتماد گرفته است که آن مجلس هم اساساً غیرقانونی است. و ایشان چطور از ما چنین توقعی دارند که ما خلاف قوانین خودمان عمل نماییم؟ چنین چیزی امکان ندارد و تازه اگر من همچنین عملی انجام دهم، مردم ایران چنین چیزی را نخواهند پذیرفت و ایشان در ادامه گفتند که علاوه بر موارد ذکر شده آقای کارتر دارند ما را با سرنیزه تهدید می‌کنند. ما یک عمر است که زیر سرنیزه زندگی کرده‌ایم و ایشان اگر نگران ارتش ایران هستند، من به ایشان چنین توصیه می‌کنم که دست از ارتش ایران بردارند و اگر ارتش ایران احساس کند که دولت‌های خارجی پشت سرش نیست، اصلاحات نمی‌کند که روبه روی ملت ایران بایستد. از طرفی، بدنه ارتش ایران مسلمان است و سرباز این آب و خاک؛ هرگز رودرروی برادران و خواهران خویشان نمی‌ایستد. بنابراین بهتر است ایشان در امور دخالت نکنند و این را هم بدانند ملت ما پس از پیروزی هم اگر بخواهند رابطه‌ای (اعم از سیاسی - اقتصادی...) با کشورهای جهان برقرار کنند، کیفیت برخورد آن‌ها را با انقلاب مد نظر قرار خواهند داد. بنابراین گمان نکنید امروز یک مقطعی است که می‌گذرد و فردا صفحه دفترچه جدیدی باز خواهد شد. خیر! ملت ما تمام این موارد را مد نظر قرار خواهد داد. ۱۴ و ان‌شاءالله به زودی حکومت اسلامی در ایران سرکار می‌آید و بعد ما نفت را به هر کی که با ما خوب رفتار کرد، می‌فروشیم.» ۱۵

پس از آن خمینی در مصاحبه‌ای در همین رابطه اعلام کرد: «اگر امریکا به حمایت از شاه پایان دهد و از بختیار نیز پشتیبانی نکند، وی دارای رفتار دوستانه و عادلانه با مردم امریکا خواهد بود.» ۱۶

بدین ترتیب خمینی و نمایندگان کارتر، سرانجام توانستند نتایج نهائی کنفرانس یعنی سازش با خمینی در جهت حفظ منافع خود در ایران و برای حفاظت از منافع غرب به سود سیستم سرمایه‌داری تغییر دهد.

پس از پیروزی انقلاب ۵۷ مردم ایران، حاکمیت ایران و امریکا، روابط سیاسی و نظامی محرمانه‌ای با یکدیگر برقرار کردند.

در واقع پس از سقوط محمدرضا شاه در سال ۱۹۷۹، شخصی که دست‌نشانده امریکا شناخته می‌شد، دولت جیمی کارتر سعی کرد تا روابطش را با حکومت جدید اسلامی در تهران بهبود ببخشد.

کریس امری در کتاب «روابط خارجی ایالات متحده و انقلاب ایران» (۲۰۱۳) می‌نویسد که در اواسط سال ۱۹۷۹ دولت کارتر طرح مشترک سی‌آی‌ای و وزارت امور خارجه برای تقسیم اطلاعات جاسوسی با ایران را تصویب کرد. ۱۷ کاخ سفید امیدوار بود که اگر اطلاعات فوق‌العاده حساس - همچون وضعیت نظامی عراق و نگرانی امریکا از

این که فروپاشی ارتش ایران در پی انقلاب می‌تواند موازنه قدرت در منطقه را بر هم بزند - را در اختیار برخی از افراد حکومت جدیدالتأسیس قرار دهد، رابطه جدیدی آغاز خواهد شد و از عناصر معتدل‌تر در ایران حمایت می‌شود. متأسفانه زمانی که این تلاش‌ها در شرف آغاز بودند، در ۴ نوامبر ۱۹۷۹ تندروها به سفارت امریکا در تهران حمله کرده و ۵۲ دیپلمات امریکائی را به مدت ۴۴۴ روز به گروگان گرفتند و به این ترتیب تلاش‌های دولت کارتر ناکام ماند.

چهارشنبه بیست و یکم مرداد [اسد] ۱۳۹۴ - دوازدهم اگست ۲۰۱۵

ادامه دارد.